

تأملی در ریشه‌های جهانی شدن و پیامدهای آن

جهانی شدن یا امریکایی شدن؟!

بدون شک جهانی شدن یکی از برنماقشه‌ترین واژگان در ادبیات سیاسی است و دیدگاه‌های متنوع و گهگاه متضاد در خصوص تعریف صحیح و جامع از این واژه وجود دارد. این نوشتار بر آن است تا با شرح دقیق و همه‌جانبه نظام سرمایه‌داری و عملکرد آن، پدیده جهانی شدن را که دقیقاً در امتداد و راستای نظام سرمایه‌داری است مورد بررسی و واکاوی قرار دهد. واقعیت آن است که جهانی شدن چیزی جز گسترش نظام سرما‌یه‌داری به اقصی نقاط جهان و تحمیل اقتصاد لیبرال و فرهنگ هژمونیک غرب نیست و به‌رغم شعارهای پرطمطراقی



تحلیل حسین روحانی*

■ **جهانی شدن یا امریکایی شدن؟**

بعداز فروپاشی دیوار برلین(۱۹۸۹) ومنتعاقب آن اضمحلال بلوک کمونیسم(۱۹۹۱)، دولت‌ایالات متحده امریکا پروژه جهانی‌سازی خود را با شدّت و حدّت بیشتری دنبال کرده و جهانی‌سازی به پدیده‌ای فراگیر در سطح جهانی تبدیل شده‌است؛ که هدف آن چند مواقع تجاری ورود به بازارهای آزاد است. از آن جا که ایالات متحده، پایگاه و قرارگاه جهانی‌سازی است، زبان و فرهنگ امریکایی بدنه اصلی این فرآیند را تشکیل می‌دهد. البته باید میان دو مفهوم رایج یعنی جهانی‌سازی و جهانی شدن تمایز قائل شد. جهانی‌سازی، بیانگر نوعی اقدام اراده‌گرایانه و هدفمند، برای ایجاد تغییراتی در مناسبات بین‌المللی است. در حالی که، جهانی شدن توصیفی‌است از آنچه در حال شدن است، یعنی عوامی‌ای که خارج از کنترل مراجع قدرت، تحولاتی را سبب شده‌است که بر اثر آن، جهان به سوی یکپارچه شدن و همسانی نسبی می‌کند. بنابراین جهانی شدن، بیانگر فرایندی خود به خود و محصول خرد جمعی در مسیر یکپارچه شدن است. تحت تأثیر جهانی شدن، مناسبات بین‌المللی، به خصوص در وجه اقتصادی و تولید و توزیع اطلاعات اکنون دو ویژگی اساسی پیدا کرده‌است؛ یکی اینکه بازار مبادله اقتصادی خصلت جهانی پیدا کرده و دوم اینکه اطلاعات در سطح جهانی منتهی و توزیع می‌شود. هر چند به نظر می‌رسد که تولید اطلاعات گستره جهانی ندارد، اما توزیع آن جهانی است.

اینکه گفته می‌شود پدیده جهانی شدن جدید نیست، فقط تا اندازه‌ای درست است. از گذشته‌های خیلی دور در دوره‌های مختلف تاریخ برخی مناسبات مثل تجارت و برخی امپراطوری‌ها ابعاد جهانی پیدا کردند. شاید این پدیده در غرب با اندیشه رواقی شروع شد که پس از زوال دولت-شهرهای یونان، در قالب یک اندیشه و فرهنگ، خصلت جهانی پیدا کرد. امپراطوری روم، مدعی داشتن یک نظام سیاسی و فرهنگ جهانی بود. همین‌طور امپراطوری‌های اسلامی، جهان‌بینی و نظام سیاسی فراملیتی داشتند. اما نکته این‌جاست چون اکنون تحت عنوان جهانی شدن جریان دارد، خلاف آن چیزی است که در شعارها ادعا می‌شود و جهانی شدن، برندن اقتصاد ملی کشورها، از بین بردن تمدن‌های بومی و در نهایت از خود بیگانگی است که میشل فوکو متفکر پست‌مدرن از آن به عنوان لایه لایه‌سازی فرهنگی یاد می‌کند.

■ **جهانی شدن و برداشت‌های مختلف از آن**

به‌طور کلی علوم اجتماعی، مشکل مفهوم‌سازی دارند. معمولاً گفته می‌شود که تمام مفاهیم به لحاظ بنیانی محل مناقشه هستند. به نظر می‌رسد واژه جهانی شدن از جمله واژه‌هایی است که به دلیل مفهومی دچار تناقض و تعارض است و بار معنایی آن در مکاتب و اندیشه‌های سیاسی متفاوت است. حال با توجه به گسترده‌گی مفهوم جهانی شدن در جغرافیای زمین و ژرف در تاریخ تحول جوامع بشری، نمی‌توان یک تعریف جامع، کامل و مانعی از جهانی شدن ارائه داد و طبعاً تعاریف مترتب بر آن نیز متفاوت و متضاد خواهد بود. به‌طور کلی در خصوص جهانی شدن سه تعریف قابل تشخیص است:

الف) تعریف مکتب واقع‌گرایسی و زیرمجموعه‌های آن است که به‌طور کلی هنوز هم دیدگاه‌های اولیه خودشان را نسبت به پدیده‌های جهانی شدن دارند. واقع‌گرای معتقد است ساختار نظام بین‌الملل، دولت‌محوری است



سرما‌یه‌داری یک **موتور محر** که مهم در فرآیند جهانی شدن بوده است. نظام سرما‌یه‌داری سعی کرده است انحصار تولید تکنولوژی و علم را تا آنجا که می‌تواند در اختیار خود نگه دارد. به همین خاطر سیاستگذارای‌های جهانی و کنترل بازار را در تمام مراحل رشد از سرما‌یه‌داری تجاری به صنعتی و در دوران فطلی که سرما‌یه ملی و تجاری است در دست خود حفظ کرده است



مسئله جهانی شدن در حال حاضر و در شرایطی که ظاهر ادر کشور نگاه‌های خوش بینانه افراطی نسبت به این مسئله وجود دارد و عبارتی‌هایی چون پیوستن به بازارهای جهانی، کم‌رنگ شدن مرز بین کشورها، عضویت در مجامع بین‌المللی، پذیرش اسناد فرهنگی و اقتصادی جهانی روز و شب از زبان برخی مسئولان شنیده می‌شود، تأمل و روشنگری جدی می‌طلبد



و منطق و اصول حاکم بر این دنیای جهانی شده، هنوز کم و بیش انارشسی است.

ب) مکتب دوم، لیبرالیسم می‌باشد که ساختار نظام بین‌الملل را چند مرکزی دانسته و اصول یا منطق حاکم بر نظام را دارای پیچیدگی و نه انارشسی می‌داند و بر خلاف مکتب واقع‌گرایسی معتقد به توزیع برابر قدرت است.

ج) مکتب سوم، مارکسیسم است که ساختار نظام را جهان مرکزی تلقی می‌کند و منطق و اصول حاکم بر این نظام را شکل و شیوه تجارت و تولید تاریخی می‌نامد. توزیع قدرت را همچنان نابرابر می‌بیند و معتقد است هر جا توسعه هست، قدرت هم همان‌جا می‌باشد. در واقع، می‌توان گفت مارکسیست‌ها سبزه‌ها و انارشست‌ها در این طیف قرار می‌گیرند. آنها جهانی شدن را با غربی شدن (پذیرش لیبرالیسم) یکی می‌دانند. عده‌ای دیگر از اندیشمندان این مجموعه، برای جهانی شدن، آثار و پیامدهایی را قائلند و معتقدند که این دگرگونی دربرگیرنده آثار مثبت و منفی چندی است که آثار مثبت آن عبارت است از:

الف) به هم پیوستن روزافزون اقتصادها،

ب) از میان رفتن موانع حرکت اطلاعات و آگاهی‌ها،

ج) اقتصادی شدن جهان ژئوپلیتیک به جای ایدئولوژیک و سیاسی بودن آن.

د) کنار آثر مثبت فوق، آسان آثر منفی دگرگونی‌های یادشده را شامل موارد زیر می‌دانند:
الف) اقتصاد جهان در واقع جهانی نیست، بلکه در سه بلوک شامل اروپا، امریکا شمالی و ژاپن متمرکز است. همچنین اقتصاد جهانی به سرعت به سوی حاشیه‌ای شدن حرکت می‌کند.

ب) جهانی شدن به سمتی می‌رود که تعدادی از مشاغل از صحنه روزگار حذف خواهند شد.

ج) گسترش سودجویی و سودپرستی در جوامع که منجر به مادی شدن هرچه بیشتر فرهنگ‌ها و کم‌رنگی عواطف و احساسات انسانی خواهند شد.

■ **نقش سرما‌یه‌داری در اندیشه جهانی شدن**

در بحث پیرامون جهانی شدن نکته حائز اهمیت این است که در پیشرفت به سوی جهانی شدن، سرما‌یه‌داری نقش مؤثری ایفا کرده که قابل صرف نظر کردن نیست. با مدرنیته بود که در غرب، سرما‌یه‌داری صنعتی پدیدار شد و به عنوان تنها مناسبات مسلط، دانش و تکنولوژی را به کار گرفت و با عقل مدرن و به

اندیشه

چون کثرت‌گرایی فرهنگی و پست‌مدرنیسم که بر نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز و اختلاط فرهنگی تأکید می‌کنند، همه این شعارهای دل‌ربا و فریبنده در راستای تسلط هر چه بیشتر سرما‌یه‌داری مطرح می‌شود. اگر در عصر مدرنیته، خطوط قرمزی جهت سیطره سرما‌یه وجود داشت، امروز به برکت! حاکم شدن گفتمان پسامدرن، عرصه فرهنگ نیز عرصه تاخت و تاز کاپیتالیسم‌شده است و بی‌جهت نیست که سرمدمداران کاخ سفید در جریان بحران اقتصادی امریکا، بیشترین کمک مالی را متوجه هالیوود کرده‌اند که این امر نشان دهنده اهمیت

یاری آن به پیشبرد هدف‌های خود پرداخت. بنابراین می‌توان گفت سرما‌یه‌داری یک موتور محرکه مهم در فرآیند جهانی شدن بوده است. نظام سرما‌یه‌داری سعی کرده است انحصار تولید تکنولوژی و علم را تا آنجا که می‌تواند در اختیار خود نگه دارد. به همین خاطر سیاستگذارای‌های جهانی و کنترل بازار را در تمام مراحل رشد از سرما‌یه‌داری تجاری به صنعتی و در دوران فطلی که سرما‌یه ملی و تجاری است در دست خود حفظ کرده است. اما این تحول موجب یک تناقض شده است، به این معنا که با جهانی کردن یعنی گسترده کردن دانش و اطلاعات و تکنولوژی ارتباطی، تولید اقتصادی سرما‌یه و پول هم جهانی شده است؛ یعنی در چند کانون و مرکز صنعتی جهان غرب متمرکز نیست، بسیاری از کشورها به‌طور وسیعی در تولید مشارکت دارند. در حالی که مالکیت‌های اقتصادی و کانون‌ها و نظام تصمیم‌گیری‌ها جهانی نیستند و کنترل آنها در دست معدودی از قدرت‌ها است. این تناقض سرانجام باید به نحوی حل شود.

ژوزف هلر، رمان‌نویس مشهور، در مصاحبه‌ای درسال ۱۹۹۸، از این سخن می‌گوید که به هر جا که می‌نگرد مدل مخلوق خود، یعنی سرما‌یه‌گذار خستگی‌ناپذیر و فاقد اصول اخلاقی را می‌بیند. او می‌نویسد: «قهرمان من مانند سرما‌یه‌داری اخلاقی نداشت؛ دشمن اجتماع و ضد وطن بود. در حقیقت وی طلاهدار شرک‌تهای چندملیتی و اقتصاد جهانی است.» جهان کنونی دستخوش همین نوع جنگ رقابتی است چراکه نتولیبوریسم جهانی که ظاهرآ آفرار است آزادی‌بیورد، تیشه به ریشه قوانینی زده که در زندگی خود به آن عادت کرده بودیم. اما در بهترین شرایط آزادی غیراخلاقی به نفع شرک‌تهای فراملیتی و شرک‌تهای مالی بین‌المللی تمام می‌شود. حتی جورج سوروس، بورس‌باز تراز اول جهان، آزادی را که خود مغرور و بنیادین لیبرالیسم است، عامل ایجاد پیامدهای فاجعه‌بار برای اقتصادهای سراسر جهان می‌داند. سوروس همچنین مانند هلر بر این باور است که بازارها فاقد اخلاق هستند. همیشه باثبات نیستند. به همین دلیل است که می‌گویند بازارها گاهی می‌توانند به جای آونگی در حال نوسان به تویی ترکیده تبدیل شوند.

سوروس در مقام یک بازرگان در این بازارها با موفقیت‌به رقابت پرداخته است. می‌گوید در این رقابت چون انسانی غیراخلاقی عمل کرده و به این دلیل هم مانند انسانی فاقد اصول اخلاقی رقابت کرده، چون، اگر می‌گذاشتم ملاحظیات اخلاقی به تصمیم‌گیری‌هایم در مورد سرما‌یه‌گذاری اثر گذارذ، موفق نبودم و در کل چیزی هم فرق نمی‌کرد چون شخص دیگری پیدا می‌شد که جای مرا با قیمت کمی متفاوت بگیرد. مع‌الوصف می‌توان گفت کشورهای واقع در مرکز نظام سرما‌یه‌داری جهانی از مزایای بسیار بیشتری نسبت به کشورهای حاشیه برخوردار هستند. شاید بزرگ‌ترین مزیت آنها این است که می‌توانند با واحد پول کشور خود وام بگیرند. این امتیاز به آنها امکان می‌دهد که به اتخاذسیاست‌های ضدرکود رو بیاورند. یعنی با پایین آوردن نرخ بهره و افزایش هزینه‌های دولت، به مقابله با رکود بپردازند. کشورهای مرکز در عین حال، کنترل صندوق بین‌المللی پول و صندوق بین‌المللی پول را در اختیار دارند. این دو عامل در کنار هم به کشورهای مرکز اختیار بیشتری برای کنترل سرنوشت خود نسبت به کشورهای حاشیه‌ی می‌دهد که در وضعیت وابستگی به سر می‌برند. به نظر می‌رسد با روی کار آمدن دولت‌های حامی غرب در اقصی نقاط گیتی روند جهانی‌سازی با شدّت و حدّت بیشتری دنبال شود

و این امر منجر به عمیق‌تر شدن شکاف طبقاتی و فاصله بین جهان شمال و جنوب می‌گردد. با این‌د به این نکته نیز اشاره کرد که در دوران سازندگی و اصلاحات چرناکی که به شدت امدار نسخه‌های پیچیده شده بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بود زمام امور دولتی در ایران را به دست گرفت و علیرغم تأکیدات رهبر فرانزه انقلاب منبری بر عمل به اقتصاد مقاومتی، این جریان فکری که اتفاقاً علاقه وافری نیز به آرای کسانی چون جورج سوروس و صندوق بین‌المللی پول بود، بناچار این می‌توان گفت که این کشور در دوران حاکمیت دولتی خود، با تمام مشکلات مردم و بی‌توانی‌های دولتی خود، به‌خاطر وابستگی به کشورهای صنعتی بین‌المللی، به خیال‌های چون بانک جهانی و اقتصادی کشور کمک کند ولی واقعیت این است که نتیجه عمل به نظرات کسسانی چون فریدمن و هایک، بروز رکود تورمی و رواج اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی در کشور بود.

مسئله جهانی شدن در حال حاضر و در شرایطی که ظاهر ادر کشور نگاه‌های خوش بینانه افراطی نسبت به این مسئله وجود دارد و عبارتی‌هایی چون پیوستن به بازارهای جهانی، کم‌رنگ شدن مرز بین کشورها، عضویت در مجامع بین‌المللی، پذیرش اسناد فرهنگی و اقتصادی جهانی روز و شب از زبان برخی مسئولان شنیده می‌شود، تأمل و روشنگری جدی می‌طلبد که بعداً بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

■ **دانش او دانشمند خردکرای فلسفه**

درنگ



مقایسه نظر حکومتی

حضرت امام و مرحوم نائینی (ره)

به نظر به فلسفه تارخ حضرت امام(ره) استناد می‌کنند که در آن ایشان معتقدند در سراسر تاریخ دو جریان وجود داشته است: مستکبران و مستضعفان. انبیا و رهبران الهی در گروه مستضعفان قرار دارند که خداوند به آنان (مستضعفان) توصیه می‌کندد امور دینی و دنیوی پشتیبان یاور هم‌باشند؛ چنانکه بسیاری از مظاهر دینی چون نماز، جماعت، نماز، جمعه و عیدین، حج، تولی و تبری، بر جنبه عینی این همیاری در قالب مشارکت مردمی و حضور تشکیلاتی دلالت دارد. ضمن آنکه حضرت امام به جبر قائل نبودند و معتقد بودندانسان مختار آفریده شده و به اختیار خود می‌تواند اعمال عبادی و بندگی الهی را به جا آورد یا ترک کند؛ یعنی اعتقادی که حضور و مشارکت اختیاری مردم در انجام امور نیک و ترک اعمال خلاف را توجیه می‌کند؛ «تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العداون» که مبنای فقهی حضرت امام(ره) در بحث تکلیف و قدرت نیز بر همین اساس توضیح داده می‌شود؛ چون حضرت امام مبنای تکلیف را بر اختیار می‌دانستند و معتقد بودند چنانچه انسان مختار نباشد، تکلیف نیز مبنی پناخواهد کرد.

گفتنی است تأکید امام بر حضور و مشارکت مردم و لزوم این امر، از باب حکم حکومتی بود و ایشان نظریه خود را از این منظر مطرح کردند و میزان را رای مردم دانستند. نقش حکم حکومتی آن است که تمطیق نظریه فقاوت احکام را که در شرع نیامده ارائه می‌کند و لذا ایشان با حکم حکومتی خویش به نوعی می‌خواست به رای مردم اعتبار بخشد و آنان را بر نرسوشت خود حاکم سازد و لذا می‌توان گفت نظریه حضرت امام نه بر مردم‌داری دینی بلکه بر مردم‌سالاری دینی اطلاق دارد؛ به ویژه آن‌که ایشان در ضمن این قبیل سخنان خودواره تأکید می‌کردند که «مردم اسلام را می‌خوانند».

■ **جنبه ارزشی حکومت**

همان‌طور که گفته‌شد در نظریه نائینی بزرگ‌ترین دغدغه، نظرات و کنترل مردم بر حکومت یا به عبارتی تحدید قدرت حاکم از طریق مجلس و عناصر نظراتی بود. در حالی که در دیدگاه حضرت امام(ره) مهم‌ترین دغدغه و ارزش، قانون الهی یا تعارض آن با اجرائی حکم شرعی است. البته این به معنای آن نیست که نائینی برای قانون الهی و حکم شرعی ارزشی قائل نبود بلکه ایشان نیز به اجرای احکام الهی نظر داشتند اما آن را برعهده علماء و مراجع و در واقع بر عهده نهادهای خارج از حکومت می‌دانستند.

اما حضرت امام در یک دیدگاه با جهت‌گیری کاملاً متفاوت، پیش از هر چیز به اجرای احکام شرعی نظر داشتند و آنچه در درجه نخست اهمیت قرار داشت، عمل به قانون الهی بود و دقیقاً برای این منظور بود که باید حکومت سلطنتی ساقط و حکومت دینی تشکیل می‌شد. در واقع، باید گفت

تحدید قدرت حاکم و دفع استبداد و استعمار، فرع بر اندیشه کلان حضرت امام به حساب می‌آید. امام معتقد بودند نباید دین را در مسائل فردی و شخصی خلاصه کرد بلکه بخش‌های اجتماعی شریعت نیز باید مورد توجه قرار گیرد. در اندیشه حضرت امام دولت و نظام سیاسی دراصل مؤسسه‌ای فرهنگی و مذهبی است که در کنار آن وظایف دیگری نیز دارد که به آن عمل می‌کند.

مقصود از آنچه گفته‌شد، مقایسه زمینه‌های نظری به وجود آمدن مشروطه با جمهوری اسلامی بود که ابتدا می‌بایست بسترهای اندیشه‌ای این دو پدیده و همچنین وجوه اختلاف یا اشتراک آنها توضیح داده می‌شود. در این مقایسه آشکار شد که زمینه‌های نظری مشروطه زمانی به وقوع پیوست که نظریه دینی غالب در آن دوران، به دنبال تحدید قدرت حاکم و نظرات بر آن بود و در مقابل، زمینه‌های نظری جمهوری اسلامی با دغدغه اجرای احکام شریعت به وجود آمد. نائینی هر چند خود به اندیشه حکومت اسلامی پایبند شریعت و تشکیل حکومت دینی فراهم و مناسب نمی‌دید و لذا می‌بینیم که در اندیشه او، دولت یک مؤسسه خدمات عمومی است که وظیفه‌آن تأمین امنیت، رفاه عمومی، بهداشت و ایجاد نظم می‌باشد. اما در اندیشه حضرت امام(ره) دولت یک مؤسسه فرهنگی و مذهبی است که در دنباله دولت نبی اکرم(ص) و امام معصوم(ع) هدف و وظیفه اصلی آن هدایت مردم می‌باشد. لذا می‌توان گفت دولت امام، «دولت‌های» است.

■ **پایگاه علوم انسانی طلبحه**